عبدالعلی دست غیب

بررسی اجمالی دربارهٔ شعر نو فارسی

نغمه‌های دلاویز شاعر نوپرداز

درسالهای اخیر که بحث دربارهٔ شیوهٔ شعر نو و حوزهٔ تأثیر آن گرم شده است قضاوتهای گوناگون واغلب متضاد درمحافل وجد وحال وصفحه های مجلات وجرائد در گرفته وچه بسا موجب تغییراتی درشکل ومضمون این رشته ازهنرهای ظریف گردیده است. عده‌ای این پرچم مخالفت با شعر نو را بدوش گرفته وشاید ناخواسته، سوار بر توسن خشم بمیدان تاخته‌اند؛ بعضی نیز پایهٔ مبالغه وتحسین دربارهٔ «نغمه‌های دلاویز شاعر نوپرداز» رابجائی رسانده‌اند که خلاقیت هنری را محدود بجنبهٔ عاطفی ذهن نموده و برای زیبائی و شکل بیش از مضمون ارزش قائل شده و با «مالارمه» شاعر سمبولیست فرانسوی همصدا گشته‌اند که «یك عبارت زیبای بیمعنی بمراتب ارزشمندتر ازآن عبارت بامعنی است که زیبائی چندانی ندارد».

بدیهی است که هردواین قضاوت‌ها مبالغه آمیز است و برای بررسی شعر نو باید دقیقتر بود.

تحولات اجتماعی که بعد از ظهور واستقرار مشروطیت درایران بوجود آمد درهمهٔ جنبه‌های زندگانی ایرانیان مؤثرواقع شد وتغییراتی ایجاد کرد. این تغییرات نه تنها درمؤسسات اجتماعی و وضع اقتصادی ما مؤثرافتاد بلکه درافکار وعقاید وآداب ورسوم مانیز رخنه کرد. تاقبل از استقرار مشروطیت شاعرخود را درمیان مردم حس نمی کرد وپیوندی بین خود وعوام نمیدید، هدف وی اغلب رسیدن به «درمیر و وزیر وسلطان» بود تا به سلیقه‌های آنان ویا بمقتضای حال شعری بسراید. انجمن‌های ادبی که میدان خود ـ نمائی کهنه ادیبان بودکاری جزاین نداشتند که قصائد منوچهری و عنصری وخاقانی وغزلیات سعدی وحافظ را طرح کرده وپیر وجوان را وادار به استقبال آنها بنمایند.

تقلید وزن وقافیه وباتضمین شعر شاعران گذشته شاید برای ورزیدگی وتسلط یافتن یك شاعر مبتدی لازم باشد ولی نمیتواند محور فعالیت ادبی یك کشور واقع شود ، زبان اینگونه شاعران باوجود نرنها اختلاف همان زبان انوری وخاقانی وسعدی بود بااین تفاوت که اشعار آنها فاقد قوهٔ ابتکار وعظمت خیره کنندهٔ شعر هزار سالهٔ ایران بود که در آثار شعرای متقدم نمودار است. این عده بهیچوجه درصدد برنمی آمدند که باآشنائی کامل با ادبیات کهنسال فارسی ، زبان واصطلاحات عوام ویا استعارات جدید وارد شعر کنند واین دانه‌های نورسته را درسرزمین ادبیات بکارند وبارور سازند وتکامل زبان فارسی را تسریع کنند . منظورما انتقاد از کسانیکه به سبك کهن شعر می گویند نیست بلکه مقصود نشان دادن این نکته است که شعر نبایستی از زندگی مردم جدا باشد وهمچنین شعر ونظم ازیك جنس شمرده نشوند. یکی ازمنتقدین دراین باره می نویسد :

«قافیه‌ساز مقلد ،کاری جزاین ندارد که مفاهیم وجمل تکرارشده را یکباردیگر برشتهٔ نظم کشدو آنرا دراشکال جامدی که قوانین جابر عروض وقافیه ومعانی بیان بر آن مستولی است بیان نماید زبان خاصی در داخل این قالب های شکل ومضمون پدید آمده است که آن نیز سلطان قهاری است که بر شاعر تسلط دارد. دائرهٔ جولان تخیل شاعراه درمیان این حصارهای بلند بسیار تنگ است و این است که «خلق مضمون» وآوردن بیانی «بکر» وایجاد سبکهای تازه در تاریخ ادبیات بخصوص تاریخ شعر ما یکی از کوشش های پررنج وتعب بوده است . رکود وانجماد درشکل و مضمون منجر به لفاظی های خشك شده وکاررا بجائی رسانده که شعر معنی خود را از دست داده ونظم بی لطفی جای آنرا گرفته است» .

بعد ازمشروطیت ، این وضع دگرگون شد. ترجمهٔ آثار شاعران و نویسندگان اروپائی وبطور کلی ارتباط با فرهنگ اروپائیان بمنزلهٔ روزنه هائی بود که مارا ازدنیای تنگ و تاریك خویش بجهان درخشانتری متصل ساخت ودرشعر فارسی هم تحولی بوجود آمد .

این تحول ازورود شاعران درحوزه های افکارسیاسی واجتماعی شروع شد . دراین دوره ،که دورهٔ حاد و انقلابی بود طبعا ایجاب می کرد که شعر بصورت حماسه سروده شود . ادیب الممالك فراهانی وسایر شعرائی که دربارهٔ مشروطیت شعر میسرودند میخواستند باطرز جدیدی آرزوها وخشمها

وتلاشها و جزرومد های فکری سیاسی مردم را در آئینهٔ تمام نمای شعر منعکس سازند. در شعراینگونه‌شعرا واژه‌های جدیدی چون وطن ، ملت، احزاب سیاسی، حمیت ملی ، مساوات، وخلق می بینیم که نشانهٔ یك «مقتضی اجتماعی» بود که شعر از آن سرچشمه می گرفت . اگراینگونه اشعار با شعرهای قدیم قابل تطبیق و برابری نبود عللی داشت که مهمتر از همه پیدایش اصطلاحات جدید بود. شاعر با زبان تازه‌ای میخواست سخن بگوید وبدیهی است محصول کار او بمناسبت نبودن زمینهٔ مناسب چندان درخشان نبود ولی بهرحال در بین اینگونه اشعار قطعات زیبا نیزدیده میشد که جا دارد از آنها درمحل خود یاد بشود.

ادامهٔ مبارزه‌های اجتماعی پس‌ازمشروطیت بسیاری‌ازشعرا را واداشت که دست ازسرودن مدایح و غزلیات و وصف گل و بلبل و گریهٔ شمع و خندهٔ چمن وشب فراق وغیره بکشند وقطعاتی بسرایند که درآنها اوضاع اجتماعی نشان داده بشود، قطعات شادروانان عارف قزوینی وعلی اکبر دهخدا وایرج وعشقی و بهار ازاین جمله بود وپرشورترین نمایندهٔ این‌سبك میرزاده عشقی بود که در روزنامهٔ خویش بنام «قرن بیستم» غزلیان و قطعات دل‌انگیز منتشرمی کرد وباتندی به‌مخالفین خویش حمله می برد واز «عید خون» وازاین قبیل‌مسائل دم میزد وسرانجام جان خود را نیز دراین راه ازدست داد .

اما آنکه قدم‌آخر را با جرئت وتهور برای گشایش راه جدید درشعر فارسی برداشت ، بدون شك نیمایوشیج (علی اسفندیاری) است . نخستین اثر او «قصهٔ رنگ‌پریده» و بعد ازآن منظومهٔ «افسانه» که زادهٔ الهامی است که یکی از قطعات « الفره دوموسه» بوی بخشیده طلوع یك ستارهٔ درخشان را درشعرفارسی بشارت داد.

همانطور که شهریار نوشته است «وی درتجدید وابداع شعرنو حق بسزائی برادبیات فارسی دارد» ، این‌شاعر بکشف زیبائی‌هائی در طبیعت واشیاء موفق شد که قبلا دیگران ازآن آگهی نداشتند .

در قطعه‌های «افسانه» و «ای شب»، «داستانی نه تازه» و« اجاق سرد» و«درفروبند» و «چشم درراه» و«کارشب پا» دنیائی آفریده شده بود که‌صفت شاعرانه را میتوان به‌آن اطلاق کرد. این‌راه به‌باغ سحرآمیزی می‌پیوست که درآن نسیمی‌تازه می‌وزید وقدرت‌همین جهان‌شگرف وادراك

شفاف بود که پرقدرت ترین نمایندگان سبک کهن ، چون شهریار و ملك‌الشعراء بهار را واداشت که به شیوهٔ تازه ، شعرهائی بگویند . در قطعات «هذیان دل» و «دو مرغ بهشتی» از شهریار و «کبوتران من» از بهار و «سه تابلو مریم» ازمیرزادهٔ عشقی سایه‌هائی ازاحساس وافکار نیما یوشیج را بخوبی میتوان حس کرد .

اما کار نیما نه‌تنها دراین‌جهت موثر بود بلکه گروهی که بعدازاو آمدند همه بکشف جان جدیدی رفتند که او در کشف آن پیشقدم بود و بماهیت سحرآمیز ترکیبات تصویری‌آن «ایماژ» پی‌برده بود. نیما با صلاحیت و شایستگی علمی راه جدیدی درشعرفارسی باز کرد ، او به آثار هنرمندان باختر وتحولات فکری آنان آشنائی‌داشت‌ودر کتابی بنام«ارزش احساسات» ومقالاتی تحت عنوان «تعریف وتبصره» که دراین زمینه منتشر کرده است رازکار ارجدار خودرا بدست میدهد. تاثیراین شاعردر گروهی که بعد ازاو آمدند دیرزمانی دوام یافته وهنوزهم ادامه دارد . ازکسانیکه دراوائل کار به سبك نیما شعرمیسرودند میتوان از دکترپرویزخانلری نام برد . دکتر خانلری که درشعر «عقاب» تسلط خود را برشعر قدیم نشان داده است در قطعه‌های «مرداب»، «بت‌پرست» و«روزهای‌مرده» گرچه از لحاظ اوزان عروضی ازشعرقدیم دور نیست ولی ازنظرمفهوم وشیوهٔ بیان کاملا تازگی و تجددی نشان می‌دهد.

قطعهٔ «بت پرست» که بااین بیت شروع میشود:

نغمهٔ چنگم دراین بزم ارنیاید دلپذیر
ای‌امیدجان ببخشای‌این گنه برمن‌مگیر

و «روزهای مرده» اختصاص به توصیف حالت هائی‌داده شده است که جزشکنجه های روحی و رنجهای مدام ره‌آوردی ندارد :

چون فرودآید آفتاب خزان — در پس برگهای پژمرده
یادی از روزهای مرده کنم — همه جان از ملال بسپرده

دره زندگی که طی کردم — جابجا قبر روز های من است
یاد این مردگان رفته زیاد — مایهٔ رنج و ابتلای من است

روزها هریکی نحیف ونزار — همچو برگ‌خزان زباد برفت
چون برآمدکسی نشد آگاه — چون فرورفت هم زیاد برفت

آه ای روز های مردهٔ من — که بجای ازشما نشان‌هم نیست
نز شما کس بخیر یادی کرد — نه کسی بر مزارتان نگریست

درزمینهٔ بسط و گسترش‌شعرجدید باید از دوشاعر دیگر هرچندکه دور ازاین دیار بوده‌اند ذکری بشود. دکترمجدالدین میرفخرائی «گلچین گیلانی» که‌سالهاست درلندن اقامت‌دارد درشعرهای «ای جنگل» و «نام» وغیره راه نیمایوشیج رادنبال میکند وباآنکه ترکیبات واستعارات اشعار او کمی غریب و دور ازذهن‌است اززیبائی خاصی‌خالی نیست و بعضی‌ازآنها هم نو و ابتکاری‌است.

ابوالقاسم لاهوتی که منتخب‌اشعار وی درسال ۱۹٤٦ درمسکو بطبع رسید شاعرمتجدد و بلند طبعی‌است که برای بیان‌معانی‌تازهٔ‌خود مقید بپیروی وتقلید ازاسلوب جمله بندی و استعمال الفاظ کهن نیست ودربعضی اشعار باوجودکهنگی قالب درشیوهٔ بیان چندان تابع متقدمان نمانده است. در شعر:

سر و ریشی‌نتراشیده و رخساری زرد
زرد وباریك چو نی
سفره‌ای‌کرده حمایل، پتوئی برسردوش
ژنده‌ای بر تن وی
کهنه پیچیده بپا چونکه ندارد پاپوش
درسرجادهٔ ری
چند قزاق سوار ازپی‌اش‌آلوده بگرد.

تازگی‌اسلوب بیان و وصف که درآن رنگ حالات اجتماعی‌دیده می شود مشهود است. غزلهای لاهوتی که اکثرآنها بامعانی ومضامین‌اجتماعی آغشته است بسیارلطیف است. اینگونه معانی‌تغزلی و عاشقانهٔ وی که با عبارات والفاظ ساده بیان‌شده است، گوئی ازمحاورهٔ عادی و روزمره‌اخذ گشته وشاعر کوشیده است که افکار اجتماعی‌خود راتاحد امکان طبیعی‌تر و ساده‌تر بیان کند:

دشمن عشق‌است.. منهم یار پیدا کرده‌ام
او زند من رقصم امـا کار پیدا کـرده‌ام

☆☆☆

توکاندر بزم وصلی دردهجران راچه میدانی
توکاندر پیش جانانی غم جانرا چه میدانی ؟
تمام عمرخود این خواجه جز راحت ندیدستی
توقدر زحمت مزدور و دهقان را چه میدانی؟
فقط وجدان توپول است و آنراداری ای دارا
تودیگرمعنی ومفهوم وجدان راچه میدانی ؟

☆☆☆

شنیدستم غمم را میخوری اینهم غم دیگر
دلت بر ماتم میسوزد اینهم ماتم دیگر

☆☆☆

ترسم آزاد نسازد ز قفس صیادم
آنقدر تا که ره باغ رود از یادم

تاثیرات زندگی جدید حتی‌در بیان حالات وعواطف شاعردیده میشود آنجاکه شاعربا هواپیما بسوی دلدارخود پرواز می کند :

این آسمان نورد بسوی تو می پرد
ما را در این هوا بهوای تو می برد
خودرابه‌این پرنده سپردم کزاین دیار
بیرون برد مرا بدیار تو بسپرد

☆☆☆

دردورهٔ بعد ازشهریورماه ۱۳۲۰ که ارتباط ما باجهان غرب زیادتر شد بازهمچنان اشعار نیمایوشیج راهنمای شاعرانی بود که درطریق نو ـ پردازی گام میزدند . فریدون توللی ومحمد علی اسلامی و منوچهر شیبانی از نمایندگان این دسته‌اند . توللی که شیوه‌ای فصیح و دلپذیر دارد و در مقدمهٔ مفصلی که بدیوان اشعارخویش «رها» نوشته وبه ارزیابی‌نوپردازی بمعنی حقیقی‌آن پرداخته است درقطعه‌های متعدد خویش «مریم» ، «شعلهٔ کبود» ، «اندوه شامگاه» ، «هوسناك» ، «آرزوی گمشده» ، «بوسهٔ خیال» ، «مهتاب» ، «عشق رمیده» و «ساغرباد» از زندگی صحنه های خیال‌انگیز ورنگارنگ عرضه‌می کند . شعراو ناب واندیشه‌اش بدیع است. درقطعهٔ «مریم» که به زعم پروفسور «آربری» تعبیر تازه‌ای از آب تنی

شیرین نظامی است و به شعر انگلیسی ترجمه شده صحنهٔ زیبائی در دل یك شب مهتابی نقاشی میشود :

درنیمه‌های شامگهان آن زمان که ماه
زرد وشکسته میدمد ازطرف خاوران
استاده درسیاهی شب‌مریم سپید
خاموش و سر گران
اومانده تا که ازپس دندانه‌های کوه
مهتاب سرزند ، کشد ازچهرشب نقاب
تابد براوفروغ وبشوید تن‌لطیف
درنور ماهتاب

بستان بخواب رفته ومیدزدد آشکار
دست نسیم عطرهرآن گل که خرم است
شب خفته درخموشی وشب زنده دار شب
چشمان مریم است

اشعار توللی با ارتباط و پیوستگی به شعر قدیم نشان دهندهٔ این موضوع است که اگر اساس و پایهٔ هنر نو چه درنظم وچه درنثر وخلق روش های تازهٔ ادبی بر گنجینهٔ گرانبهای شعر وزبان پارسی استوار گردد چگونه میتواند دلنشین وبدیع و درخشان باشد وشایستگی اخذ صفت نو را پیدا نماید .

توللی در سالهای اخیر همچون شاعری غزلسرا در تغییر مدام بوده است و شعرهای تازهٔ او توجه او را بزندگی درونی نشان میدهد . بر روی هم چنین مینماید که تجسم حالات روانی و تناقض و معارضه‌ای که در درون شخص شاعرخفته است بیش‌از واقعیتهای خارجی مورد توجه اوست. نمونهٔ اینگونه اشعار «ملعون» و «ساغریاد» و «دیو درون» است که به بیان هستی‌ای که صحنهٔ مبارزه وتصادم قوای متخالف است وتمایل به گفت وشنود وزد وخورد که واقعاً در درون هرفردی خفته است ، اختصاص یافته و اوتوانسته است کوچکترین تأثرات خاطرخود را جلوه دهد . در قطعهٔ «ملعون» می گوید :

وای برحال توای مرد که درباورخلق
آنچه مقبول نشد قصهٔ جانسوز تو بود

آنکه زدبوسه بهردر گه وسامان نگرفت
آتشین عشق سیه‌کام وسیه روزتو بود!

درقطعهٔ «اندوه شامگاه» جریان واقعه‌ای از امور ظاهری شروع می شود وآرام‌آرام در وجدان و امور درونی می گذرد واینطور بنظرمیرسد که با دنیای احلام وعالم سایه‌ای که شاعردرآن‌سیرمی کند پیوند ونزدیکی تمام دارد :

کیست این مرده که درتیرگی شامگهان
تکیه دادست برآن ابرونشسته است بکوه ؟
بسته ازدور بجان دادن خورشید نگاه
وزگرانباری خاموش طبیعت بستوه..

خیره برزردی شادی کش ودلگیرغروب
زار وافسرده فرورفته ودر اندیشهٔ گرم
پای‌آویخته از کوه ودرآن تودهٔ برف
استخوان میکشدش شعله ومیسوزد نرم

سینه دادست تهی‌چون قفسی‌در ره باد
آرزومند ولی تاکشد ازسینه خروش
لیك دیریست که درسردی وخاموشی‌مرگ
دلش ازکارفرومانده وخون‌مانده زجوش

محمدعلی اسلامی نیز در قطعه‌های «ماه من» و«انتظار» ، «نامهٔ وداع» و «شب پیام» و «چشمه» و «شب‌آخر» ، حالات روانی خود را با ارتباط به واقعیات خارجی بیان می کند با این‌تفاوت که قدرت احساس او بر توانائی اندیشه‌اش می‌چربد .

منوچهر شیبانی که نقاش زبردستی هم هست در قطعات « وصل » ، «معجر» و«دربسته» هم‌ازنظر ترکیب مصراع‌ها و کوتاهی و بلندی هجاها وهم ازلحاظ شیوهٔ بیان به نیمایوشیج نزدیك تراست . قطعه‌های «وصل» و «عجمی» اودرحد خود شاهکاری است . درقطعهٔ «دربسته» یك مضمون سمبولیك بیان میشود که حاوی بدعت‌های‌تازه درمفهوم می‌باشد :

کوبنده کیست ؟کیست که می کوبه
اینگونه‌وحشیانه بدر امشب

ازپلکان قصر فرودآیم
بردست شمع وبسته زحیرت لب

تا ژرفنای دالان می‌پیچد ...
آهنگ گامهایم وهم انگیز
بر پرده‌های نیکی می‌لغزد
غمناك سایه‌ام بدوصد پرهیز

خفته است کاخ من به هزاران راز
بیداراین منم که هراسانم
این کاخ دورمانده زآبادی
وین قلب ناشکیب پریشانم

دربان پیررفته بخواب مرگ
گشته است خشك لای‌ردای خویش
درانتظار بیهده عمری را
طی کرده باهزار غم وتشویش

دریشت دربگوش رسد هردم
هرای پر نهیب دد طوفان
توأم به وهمناك صفیر باد
غوغای رعد وهمهمهٔ باران

آوای خشك پنجهٔ لرزانی
کوبیدن مدام سری بردر
امید پرتزلزل یك محکوم
فریاد استغاثهٔ یك دختر

با دستهای محکم وبا زنجیر
در ایستاده است بروی من

سنگین دل وعبوس رخ وخونسرد
می‌افکند نگاه بسوی من

یعنی اگرچه بندی توهستم
اینك ترا شدستم زندانبان
خاموش باش بازنمی‌گردم
ازیك صدای عابرسرکردان

شعرنو درسالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۳ بموازات مبارزه‌های اجتماعی نوسان زیاد داشت و بعنوان یك عامل فعال درمسائل روز وتجزیه و تحلیل قضایای سیاسی وتئوریکی واجتماعی بکاربرده میشد ولی پس ازآن بوصف حالات روحی ومشکلات پیچیدهٔ روانی اختصاص یافت. شاعر بدنیای درون خویش بازگشت واندك اندك دنیای خارجی وامورآن درنظرش محوتر و کمرنگ‌تر گردید وآفتاب بیابان‌های وحشت بار و سرابهای‌خسته کننده او را رنجه کرده وبسوی اندوه عمیق شخصی وحرمان زدگی و نا بسامانی (که بعضی‌میخواهندآنراعلامت بارز وخصیصهٔ‌ذاتی‌عصرما قلمداد کنند)راند.

هوشنگ‌ابتهاج «سایه» که اوائل کارسرگرم «غول وغزل»ومضامین کلی‌عشق وتغزل بود و نفوذی ازشهریار درروی دیده می‌شدکم کم از نفوذ او بیرون‌آمد وبا درك احساس واندیشهٔ نیمایوشیج سبك وبیان مستقل‌پیدا کرد. غزلیات اودر مجموعه‌ای بنام «سیاه مشق» و قطعه‌های او در کتاب های «شبگیر» و «زمین» منتشر شده است و آثار اورا میتوان یکی از نشانه‌های موفقیت‌آمیز شعرجدید دانست. درقطعهٔ «آزار» حالت روانی خاصی بصورت «لیریك» عرضه میشود:

دختری خوابیده درمهتاب
چون گل نیلوفری برآب
خواب می‌بیند
خواب می‌بیندکه بیمارست دلدارش
وبن سیه رؤیا، شکیب ازچشم بیمارش
بازمی‌چیند.

می‌نشیند خسته دل دردامن مهتاب
چون شکسته بادبان زورقی برآب

میکند اندیشه باخود
ـ «ازچه کوشیدم به آزارش؟»
وز پشیمانی سرشك گرم
میدرخشد در نگاه چشم بیمارش

روز دیگر، بازچون دلداده میماند براه او
روی می‌تابد ز دیدارش
می گریزد ازنگاه
باز می کوشد به آزارش .

قطعهٔ دیگری بنام «احساس» کوشش موفقیت‌آمیزی است برای بیان معنی در کمترین الفاظ ممکن که نقطهٔ اوجی را درشعر نو نشان میدهد:

«بسترم ..
صدف خالی یك تنهائی است
وتوچون مروارید
گردن آویز کسان دگری .»

غزلهای «سایه» اگرچه به شیوهٔ متقدمین است باز از نظر تازگی وصف ممتاز است :

چه خوش افسانه می گوئی به‌افسونهای خاموشی
مرا از یاد خود بستان بدین خواب فراموشی
ز موج چشم مستت چون دل دیوانه برگیرم ؟
که‌من خودغرقه خواهم‌شد دراین‌دریای‌خاموشی
می از جام مودت نوش و درکار محبت کوش !
بمستی بی‌خمار است این می نوشین اگر نوشی

غزلی که وی اخیراً بمطلع

امشب به قصهٔ دل من گوش می کنی
فردا مرا چو غصه فراموش می کنی

گفته است‌بسیارموثر و دلنشین است . میتوان اوج کار سایه را در مثنوی زیبائی دانست که بنام «مثنوی غم انگیز» گفته است :

بهارآمد ، گل ونسرین نیاورد — نسیمی بوی فروردین نیاورد .
پرستو آمد و از گل خبر نیست — چرا گل با پرستو همسفر نیست

بی‌جهت نیست اگرخوانندهٔ مشتاق ازخواندن این‌مثنوی بیاد مثنوی دیگری که حافظ شیرین‌سخن سروده :

الا ای آهوی وحشی کجائی ؟ مرا تا تست چندین آشنائی ؟

بیفتد وهمان جوشش وشوروانفعال ازتحولات اجتماعی راکه انگیزهٔ این دومی شده در اولی بیابد . درقطعهٔ «شبگیر» با اشاره ،آرزوی‌خود را برای بهروزی هموطنانش بیان می کند :

دیگراین پنجره بگشای که من
بستوه‌آمدم از این شب تنگ
دیرگاهیست که درخانهٔ همسایهٔ من‌خوانده خروس
وین شب تلخ عبوس
میفشارد بدلم پای‌درنگ

ابرج علی‌آبادی «دریا» که در اوائل‌کار چند قطعهٔ نظم و نثر از ادبیات روس را به نظم پارسی در آورد ، صاحب شیوه ای خاص‌است که صفت ممتازآن سادگی درمفهوم‌وبیان میباشد ،کوشش وی‌برای بیان‌مسائل اجتماعی چندی‌اورا بخودمشغول داشت وشاید موجب شدکه نتواند بوصف حالات روحی خود ویا صحنه‌های دیگر زندگی بپردازد ولی بهرحال در قطعات معدود خود «رؤیا» ،«ظلم فانی است» ،«صبح» و «بهار» صحنه های روشنی ازطبیعت وزندگی ساخته‌است وهنراو پس ازیك مقدمهٔ کوچك درتلقین اندوه ویا شادی ویا وصف منظره نمودار است .

وه ! چه زیباست‌آن زمان ،کارام
دردل خلوت شبی‌خاموش
آب لنزد بجوی سیمابی ،
شاخه گردد بشاخه هم‌آغوش
برد دست بردهانش ماه
تا بگوید بیاد بیشه «خموش!»
خاك ماند بکام برده نفس
بحرماند خموش‌جوش وخروش
اشکی‌افتد بگونه‌ای لرزان
سری‌آهسته خم شود تادوش

دستی ازدست دیگری گیرد
بدنی خون بماند ازسرجوش
دیده‌ای برزمین شود خیره
تا دهانی بگوید اندرگوش
«ای خیالی که در کنار منی
دوست میدارمت که مال منی !» (رؤیا)

همانطور که اشاره شد درسالهای اخیر، شعر به بیان روحیه و سبك واضطراب شخصی شاعر انحصار یافته وبسیاری‌ازشعرای نوپرداز میخواستند و میخواهند بجهان پیرامونشان بوسیلهٔ جهان درون شکل و هیأت بدهند و برای گریز ازدنیای پر قانون به نهانخانهٔ یاس و اطاعت وتسلیم در برابر شکست پناه ببرند . از مسئله‌های «گذشته و حال وآینده» فقط اولی و گاهگاهی دومی مورد عنایت خاص ایشان است . البته اشعارآنها کاملا یك دست نیست وچه بسا در بعضی قطعه ها واقعیت را آنطور تفسیر می کنند که کلیت وشمول دارد و میتوان درطبیعت و زندگی نقشی به‌آن دلپذیری و رنگارنگی که ساخته‌اند مشاهده کرد ، دراین صورت برای شناختن شاعر میتوان ازراه شنیدن تصویرها و تشبیه ها وتوصیف ها ، اورا درحال‌خود پذیرفته و با وجود خویش‌آمیخته و راز و کیفیت‌کارش را دریافت .

در اینجا میتوان از نادر نادر پور ، مهدی اخوان ثالث (م . امید) ، حسن هنرمندی، احمد شاملو (ا. بامداد) و فروغ فرخزاد. فریدون مشیری وسیاوش کسرائی یکجا یاد کرد . نادر نادرپور که مجموعه‌های شعرخودرا بنامهای «چشمها ودستها» (۱۳۳۳) و «دخترجام» (۱۳۳٤) و «شعرانگور» (۱۳۳۷) منتشر کرده است درقدرت توصیف بیمانند است . قطعه‌های اولیهٔ او : «برگور بوسه‌ها» ، «یار ونیز» ، «قم» و « دختر جام » به وصف مناظر اختصاص دارد ، تازگی کلمات و پیوند طبیعی آنها وتجسم صحنه و کشف زیبائی‌های تازه که هنرمند درپی آن است درقطعهٔ «یار ونیز» بخوبی نمودار می گردد :

هان‌ای ونیزمن !
ای دخترخیال
چون ازحریر نازك مهتابهای دور
پیراهن سپید عروسان ببر کنی

چون آسمان بسر نهدت نیمتاج ماه
وزغرقهٔ کبود افق سر بدر کنی
مانی به انتظار که از بام آسمان
باشند بر تو پولك و نقل ستاره‌ها
وانگه من‌از دیار خود آیم بدیدنت
تاصبح را سلام دهیم ازمناره‌ها

با این‌وصف نادرپور در بیشتر قطعات اولیه درعوالم دربسته و کهنه شدهٔ عشق وتنزل وکام و ناکامی و وداع تلخ میماند وکوششی برای خروج ازاین بن‌بست نمی‌کند ، تو گوئی که شاعردوست داردآوازهای دل‌دردمندش را سر بدهد و به دستاویزهائی‌چون «ناامیدی» و«تلخی» و«مرگ» بیاویزد. اما درشعرهای اخیرش مسائل‌دیگر نیز برای او مطرح بحث‌است. در «ستارهٔ دور» میگوید :

تصویرها درآینه‌ها نعره می‌کشند
ما را زچارچوب طلائی رها کنید
ما درجهان خویشتن آزاد بوده‌ایم.

وتاآنجاکه می گوید :

من باد نیستم
اما همیشه تشنهٔ فریاد بوده‌ام
دیوار نیستم
اما اسیر پنجهٔ بیداد بوده‌ام
نقشی درون‌آبنهٔ سرد نیستم
اما هرآنچه هستم بیدرد نیستم

در «پیوند» به‌عهد دیرین بازمی گردد وبرسر «پیام وپیمان» میآید ومی‌سراید :

ای ریگهای تشنهٔ خورشید سوخته!
این‌بار اگر بسوی‌شما رخت برکشم .
ازچشمه های‌آب روان مژده میدهم

ای‌کاروان وحشی مرغابیان شب
این‌بار اگرنگاه بسوی شما کنم
ازکوکب سپیده دمان مژده میدهم

ای‌قامت‌خمیدهٔ دیوارهای شهر!
این باراگر به‌خلوت رازشما رسم
از روزگار امن‌وامان مژده میدهم

من باامید مهرشما زنده‌ام هنوز
پیوندآشنائی ما ناگسسته باد
گرفارغ ازخیال شما زندگی کنم
چشمم بر آفتاب و بر آفاق بسته باد!

بین شعرای نوپرداز کوشش احمد شاملو که مجموعهٔ شعرهای او بنام «هوای تازه» درسال۱۳۳۶ منتشر شده است، برای وارد کردن اصطلاحات وافسانه‌های عامیانه به شعر بیشتر ازهمه بوده است. قطعه های «پریا» و «از زخم قلب آمان جان» و « شعری که زندگیست » دارای یکنوع وزن ضربی ونزدیك به ترانه‌های عامیانه است. درقطعهٔ اخیر می گوید:

موضوع شعرشاعر پیشین
از زندگی نبود
درآسمان خشك خیالش او
جز با شراب ویار نمی کرد گفتگو
او درخیال بود شب وروز
دردام گیس مضحك معشوقه پای‌بند
حال آنکه دیگران
دستی بجام باده ودستی بزلف یار
مستانه در زمین خدا نعره میزدند

دیگر اشعاراو ازقبیل: «مرد مجسمه»، «در رزم زندگی»، «طرح» و «مرغ باران» از یکنوع وزن هجائی خالی‌نیست ولی برای بیان مقصود گاهی به تتابع اضافات وتشبیه های دور از ذهن می‌پردازد که مخل انتقال منظور شاعر به ذهن خواننده است. مثلا در «مرغ باران» که صحنهٔ یك شب ظلمانی در بندرترسیم شده است:

درتلاش شب که ابر تیره میبارد
روی دریای هراس انگیز
وز فراز برج بارانداز خلوت مرغ باران می کشد فریاد خشم‌آمیز،

وسرود سرد و پرتوفان دریای حماسه خوان گرفته اوج
می‌زند بالای هر بام وسرائی موج
وعبوس ظلمت خیس شب مغموم
نقل ناهنجار خودرا برسکوت بندر خاموش میریزد
می کشد دیوانه واری، درچنین هنگامه، روی گامهای کند وسنگینش
پیکری افسرده را خاموش

تشبیه‌های او دور از ذهن و ناآشناست و باید مدتها دربارهٔ آن اندیشید تا منظور شاعر را دریافت. درقطعه های «غزل آخرین انزوا» و «غزل برای آناهیتا» و «چشمان آناهیت» و «باسماجت یك الماس» که ابیات شعر بسیار طولانی شده و بین مبتدا وخبر فاصلهٔ زیاد افتاده این نواقص بیشتر به چشم میخورد. میتوان گفت شاملو آنطور سرگرم مشکل شعرخود و ابداع قالب‌های تازه هست که منظور وفلسفهٔ او در سایه قرار میگیرد و کمرنگ میشود. اما درقطعات موثر «بهار خاموش»، «باز گشت»، «سر گذشت» و «بیمار» که یکنوع وزن ازطرف شاعر رعایت شده زیبائی وتنوع ترکیبات شعری وی برجسته است ومیتواند نمونه واقع شود. درقطعهٔ «بیمار» انتظار بیهوده وپایان ناپذیر وقابلیت های روان شایستهٔ رنج وتحمل انسانی نقاشی میشود:

برسراین ماسه‌ها دراز زمانی است
کشتی فرسوده‌ای خموش نشست
لیك نه فرسوده آنچنان که دگرهیچ
چشم امیدی بسوی آن نتوان بست

حوصله کردم بسی که ماهیگیران
آیند ازراه سوی کشتی معیوب،
پتك ببینم که می‌فشارد بامیخ
اره ببینم که می‌سراید با چوب

مانده به امید وانتظار که روزی
این به شن افتاده را برآب به بینم
شادی بینم بروی ساحل آباد
وین زغم آباد را خراب بینم

فروغ فرخ زاد بااحساسی آتشی وسری پرشور از اندیشهٔ «گناه» و «عصیان» که ویرا «شاعر بی‌پروا» معرفی کرده‌میخواهد تمایلات وخواستهای همجنسان خودرا بیان کند. درمجموعه‌های شعراو «اسیر» و «دیوار» بیشتر قطعه ها بوضعی خاص دور محور اساسی مسائل جنسی گردش می کند. در نحوهٔ بیان اینگونه قضایا ایراد گرفته و گفته اند که تا مسائل دیگر هست مسئلهٔ جنسی را نباید همچون مسائل کلی و با شمول طرح نمود ولی بایددر نظر داشت که تنها «گناه» و «کام» و «ناکامی» نیست که در اشعار وی عرضه میگردد بلکه چگونگی عشق و کین زن وشور ژرف اوهم به گیرائی بیان‌میشود. پسیکولوژیسم عمیقی که در بعضی‌قطعه‌های اوهست نادیده نتوان گرفت. درقطعهٔ «شکوفهٔ اندوه» می گوید.

شادم که درشرار تو میسوزم — شادم که در خیال تومی گویم
شادم که بعد وصل‌تواین سان — در عشق بی‌زوال تومی گویم

پنداشتی که چون زتوبگذشتم — دیگرمرا خیال تودرسر نیست
اما چگویمت که جز این آتش — برجان من‌شرارهٔ دیگر نیست

ما را ز هم جدا نتواند کرد — اندام کوهها، تن صحرا ها
من آن کبوترم که به تنهائی — پر می کشم بدامن دریا ها

زنان شاعر درایران اغلب همان احساسات وجنبه های روانی مردان رابازگو می کردند وابدا درصدد نبودند که احساسات‌ومدرکات‌واقعی‌شخصی را درشعر وارد کنند، درشعر فروغ بعکس، آهنگ عشق حالت رمزو نشئه ندارد و درموقعی که ازعشق‌و گناه خودسخن می گوید کاملا درتفرید و تجسم موضوع می کوشد وهم اوست که درقطعهٔ «دربرابر خدا» می سراید:

دل‌نیست این‌دلی که بمن دادی
درخون طپیده آه رهایش کن
یاخالی ازهوی و هوس سازش
یا پای‌بند مهرو وفایش کن:

سیاوش کسرائی دومجموعهٔ شعربنام‌های «آوا» و «آرش کمانگیر» منتشر ساخته‌است و دراین دومین‌افسانه‌ای کهن‌رابرای‌بیان احساس واندیشهٔ خود انتخاب کرده و بخوبی ازعهده برآمده. کسرائی که درقدرت تخیل‌بی مانند وممتازاست به قاعدهٔ اصلی زیبائی‌شناسی وحدت هنر وهنرمند مبنی

براینکه هنرمند می باید چنان تصورات شخصی وتعصبات وتمایلات خود را حذف کند که واقعیت بزبان اوحرف بزند وفادارمانده ودراین می کوشد که شخصیان وتمنیات اومانع انعکاس واقعیت نباشد . درقطعه‌ای رقص ایرانی را بازیبائی خاص و کلمات خوشنوا وآهنگ دارمجسم‌میسازد :

چو گلهای سپید صبحگاهی
در آغوش سیاهی
شکوفاشو
یا برخیزو بیراهن رها کن
گره از گیسوان خفته وا کن
فریباشو
گریزاشو !
جوعطر نغمه کزچنگم نراود
بناب آرام ودرابرهوا شو .
پر، پرواز کن ، دیوانگی کن
زجمع آشنا بیگانگی کن
جودود شمع شب ازشعله برخیز
گریز گیسوان بربادها ریز
پرداز ! بپرهیز!

درقطعه‌های«گریزرنگ»، «شالیکار» ، «کولی من»، «اقیانوس» «پائیزدرو» و«گل‌پولاد» توصیف‌منظره‌ای یابیان حالتی بعهده گرفته و با جامعیت و کمال ساخته شده است. درقطعهٔ «خواب» که الحق شاهکاری‌است حالت روانی خاص یا ترکیباتی بدیع همچون رؤیای لطیفی در سایه های مبهم‌و گمشدهٔ ساحل‌آبهای دوردست جریان‌دارد وهماهنگی مناظر وشکوه شب رنجبار دراعماق اندیشهٔ او می گذرد.

دریا درون بسترمن غوطه میخورد
وین‌های وهوی اوست
فریادهای من !
آوازهای من !
رنگین ترانه های دل انگیزشاد من
فریادهای من همه ازمن گریختند

بر گیسوی شکستهٔ امواج بالدار
یك شط زهر از برمهتاب ریختند
امشب مراچه میشود ازاین‌شراب‌خواب؟

قطعهٔ «مجسمهٔ فردوسی» لحن و بیان حماسی دارد و هنرمند بخوبی تاثراتی که ازدیدن‌مجسمهٔ شاعر بزرك و گرانقدر ایران دریافت داشته باز گو می کند. درقطعهٔ «انسان» حماسهٔ روزگارنو بشررا میخواند، در«آرزوی بهار» میخواهد سینه رابازنموده وهمراه بال پرستوها عطربنهان ماندهٔ اندیشه‌اش را درپرواز کند. می گوید:

هست گلهائی دراین گلشن که ازسرما نمی‌میرد
و ندرین تاریك شب
عطرصحرا گسترش‌را از مشام ما نمی گیرد.

درقطعهٔ «چشمها» دربارهٔ فریاد این‌چشمان‌که ازهر کوئی بلنداست وفانوسی درچنین تاریك شب جلوه می کند میسراید:

ای چشمها! بایکدیگر ما آشنائیم
ما پاسدارماندگار این سرائیم
درسوسویت من نغمه‌ام رامیسرایم
راهی دراین شب برنگاهت می گشایم

وتاآنجا مارا می کشاند که:

برصخره‌های ساحلت پرواز کردن،
بر گنج الماس سیه ره باز کردن
درجادوی این‌دیدگان افسون سرودن؛
با مست چشمان توهم پیمانه بودن
رفتن بشهرخوابها آنجاکه دیگر
تنها همای مهربانی میزند پر
میخواهمت ای‌باغ بی گل!
میخواهمت‌ای‌آسمان بی‌ستاره!

کسرائی ستایشگر وفادار وارجمند زیبائی و غزل و غناست و او در دوره‌ای که«مرگ‌اندیشی» و «بیزاری اززندگی» و «پوچ دانستن وجود وزندگی» به اصطلاح مد شده است میتواند بازبان شعرآیندهٔ تابناکی را که خواهدآمد وباید بیاید، برای ما صادقانه مجسم سازد.

حسن هنرمندی درشعرهای خود که درمجموعه‌ای بنام «هراس» نشر شده است بین دوقطب سیال مرگ‌وزندگی، به این سو و آن سو کشیده میشود وهمانطور که یکی‌ازصاحب نظران نوشته بود دوست دارد بامرگ همچون گربهٔ دست‌آموزی بازی کند، همین احساس سردی اززمانه وتنهایی درشعرهای مهدی اخوان دیده میشود. حالت های این‌احساسها در هر دو صادقانه بیان‌شده است. ازمهدی‌اخوان سه‌مجموعهٔ‌شعربنامهای «ارغنون»، «زمستان» و «آخرشاهنامه» خوانده‌ایم. درشعرزمستان می‌گوید:

سلامت‌را نمیخواهند پاسخ گفت
سرها در گریبان است
کسی سر برنیارد کرد پاسخ گفتن ودیدار یاران را.
نگه جزپیش پارا دید نتواند
که ره تاریک و لغزان است.
وگردست محبت سوی کس یازی
باکراه آورد دست ازبغل بیرون
که سرما سخت سوزان است.

فریدون مشیری که بیشتر اشعار او وصف وتغزل است در شعرهای «میگون»، «تشنهٔ طوفان»، «پرستو» و «گناه دریا» بیشتر می کوشد شعرش ساده وفصیح باشد ودر مجموعهٔ تلفیق کلمات وجمله‌ای که از آنها ساخته شده مفهوم روشنی راعرضه میدارد.

☆☆☆

چنانکه دیده شد «شعرنو» پدیدهٔ خلق‌الساعه‌ای نیست که تمایلات چند نفر انگیزهٔ وجودی‌آن باشد بلکه ضرورتی است برای زنده کردن‌هنر شاعری وگسترش‌آن و بدیهی است دارای چنان «حکمت بالغه‌ای» نیست که دعوی ریزه خواران خوان ادبیات قدیم را بتواند جواب گوید. درک شعرنو بامقایسهٔ فردوسی وحافظ وسعدی‌حاصل نمیشود بلکه باتوجه بناموس تکامل وگسترش مسائلی که امروزه درمقابل افراد قرارگرفته است و می بایستی مورد عنایت شاعرامروز باشدآسان می‌گردد. نهال نورس شعرنو دربرابر درخت تنومند وسایه افکن وشکوهمند شعرقدیم هنوزضعیف است وکوچك مینماید ولی‌دلیل براین نیست که‌همیشه همینطور خواهد ماند. یك حالت خاص هنگامیکه دردست شاعری پرورده شود، بهرصورت که باشد،

اگر از حقیقت الهام بگیرد و بحقیقت تکیه زند ممکنست صورت عام و شاعرانه بخود بگیرد و پابرجا و جاودان شود . درحوزهٔ جریان تکامل همیشه افراط و تفریط وجود داشته ودارد و بنابراین نباید از کارهای غلط آلود و پرهرج ومرج و بی‌دلیل و فایده و نازیبا که گاهی برای پوشاندن بی‌استعدادی بعضی‌ها بکار میرود شکوه کرد و آنرا کثیت وشمول داد.

اگر شعر زائیده ازمقتضیات بمعنای واقعی خود باشد وازنهاد شاعر فوران کند ومقتضای بیرونی با مقتضای درونی چنان تطابق یابد که گوئی خود شاعر آنرا ایجاد کرده و چنین مقتضائی همانگونه واجد واقعیت باشد که فی‌المثل شور عاشقانه و یا گلی که در بهار می‌شکفد ، (همانگونه که ازلحاظ فردوسی وعطار ومولوی و حافظ بود) میتوان امید داشت چون جرقه‌ای از آتش شعله بزند وهمچون تاریخی زنده، بزبان درآید ... و یا چون سرودی عام سراسر دنیا را به پیماید...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابخانهٔ مجله

«الموت» نام کتابیست بقلم و . یوانو عضو سابق موزهٔ آسیائی آکادمی علوم سنت پترز بورگ که امسال توسط انجمن اسمعیلیه در تهران بزبان انگلیسی چاپ شده و نسخه‌ای از آن بدفتر مجله رسیده است انجمن مزبور که در سال ۱۹٤٦ در شهر بمبئی هندوستان تاسیس شده کنون کتابهای بسیاری راجع بتاریخ و ادبیات و فلسفهٔ فرقهٔ اسمعیلی منتشر کرده که این اثر هم یکی از آنهاست . کتاب الموت دارای عکسها و نقشه‌هائی هم ازین مکان قدیمی تاریخی میباشد .